

جدلی با عزیزاله پاکزاد

تقابل دو تحلیل در نمایش پاریس

بخش دوم ، معضل آلترناتیو

یک آلترناتیو مستقل برای رژیم "جمهوری اسلامی" در نظر آمریکاییها هیچ محلی از اعراب ندارد. جناح وحشی حاکم بر "پنتاگون" به هیچ چیز کمتر از یک حکومت مزدور در ایران رضایت نمی دهد. یک "کرزای" و "چلبی" دیگر! به همین دلیل آلترناتیو طبیعی آمریکا سلطنت است. مشکل بزرگ آمریکایی ها در این است که بازگشت سلطنت در ایران هیچ شانسی ندارد. چرا که با انهدام طبقه متوسط در ایران ، این جریان مزدور نه دارای پایگاه اجتماعی است ، نه برخوردار از یک رهبری نوع "رضا خانی" است و نه از همه مهمتر دارای "ابزار تصاحب قدرت" می باشد. (اعدام فرماندهان ارتش شاه و بازنشسته کردن تمامی افراد از سرهنگ به بالا در ماه های پس از پیروزی قیام ضد سلطنتی ، عملا منجر به گسستگی ترمیم ناپذیر ارتباطات امپریالیستی این ارتش و فلج شدن آن به عنوان تنها ابزار واقعی تصاحب قدرت سیاسی توسط آلترناتیو آمریکایی گردیده است. از سوی دیگر وجود " پارامتر سپاه" در کنار "کانون های متعدد قدرت نظامی" در جنگل "جمهوری اسلامی" ، امکان استفاده از ارتش کلاسیک توسط آمریکایی ها ، برای روی کار آوردن آلترناتیو مزدور از طریق کودتای نظامی را نیز ، کور کرده است) . به این ترتیب :

تنها شانس بازگشت سلطنت به قدرت ، اشغال نظامی ایران توسط نیروهای نظامی آمریکا است .

در این رابطه مجاهدین تنها نیروی سیاسی ایرانی است که علاوه بر یک مشروعیت مبارزاتی دارای " ابزار تصاحب قدرت سیاسی" است. بنابراین شرط موفقیت "آلترناتیو مطلوب" برای آمریکا ، به عهده گرفتن نقش پیاده نظام نوع اتحاد شمالی توسط آنان و ورود به یک اتحاد نامقدس با "رضا پهلوی" است. توهمی که بلاهت نهفته در آن برای هر آنکسی که مجاهدین را از نزدیک می شناسد ، مثل روز روشن است . مذاکرات بار دیگر به بن بست می رسد . سیاست چماق دوباره به کار گرفته می شود .

ابلهانه است اگر تصور شود که سوریه دو تن از اعضای مجاهدین را صرفا در کادر روابط معمول با رژیم " جمهوری اسلامی" و بدون ارتباط با چراغ سبز آمریکایی ها تحویل وزارت اطلاعات داده است . پیش از این مجاهدین بارها در تردادات خود از خاک سوریه استفاده کرده بودند. آنروزهایی که دولت سوریه تهدید مداوم تهاجم نظامی را نیز در بیخ گوش خود نداشت ، هرگز به چنین ردالتی متشبث نشده بود . درست همزمان با این اقدام رهبری سیاسی مجاهدین در فرانسه در یک عملیات بقول عزیز نمایشی ، بازداشت می شوند و چند میلیون دلار هم بعنوان مدرک جرم ! مصادره می گردد .

عزیز می نویسد :

این حرکت یک حرکت نمایشی بود. نمایشی ، از این زاویه که دولت فرانسه برای خرج کردن آن باید شدت عمل خود را در این مورد به رژیم مستقیم نشان می داد. نمایشی ، از آنرو که خود دست اندرکاران این طرح به صورتی غیر عادی و از شب گذشته به رسانه های صوتی ، نوشتاری و بخصوص تصویری خبر داده بودند که سحرگهان به محل بیایند تا فیلم و گزارش تهیه کنند. در موارد "مشابه" معمولا این کارها در نهایت احتیاط و به دور از چشم مردم انجام می شود . نمایشی ، از آن رو که درهای باز را اول می بستند و بعد آنها را می شکستند

خوب اگر واقعا همانطور که عزیز اشاره کرده است و من هم در این مورد خاص با وی مخالفتی ندارم " دولت فرانسه برای خرج کردن آن باید شدت عمل خود را به رژیم بصورت مستقیم نشان می داد " پس این پرسش بطور طبیعی مطرح می شود که اگر بواقع پیشاپیش معامله ای میان رژیم جمهوری اسلامی و دولت فرانسه صورت گرفته بود ، دیگر چه نیازی بود که ماجرا با واسطه رسانه های همگانی به رژیم نشان داده شود ؟ دلیل سکوت اولیه رژیم در این رابطه چه بود ؟

مگر این همان رژیمی نیست که موارد بسیار کم اهمیت تر از این را با بزرگنمایی های مضحک ، تا روزها و بعضا هفته ها بعد توی بوق می کرد ؟ مفهوم مصاحبه " آخوند یونسی" وزیر اطلاعات رژیم پس از گذشت چند روز از بازداشت مجاهدین در فرانسه در این رابطه که " آنها مجاهدین را دستگیر کردند ، ما هم القاعده را " چه بود ؟ استقبال شتابزده آمریکایی ها از اقدام تحسین برانگیز ! دولت فرانسه بخاطر همان بقول عزیز " مقوله هماهنگی میان فرانسه و آمریکا در این جریان صورت پذیرفته بود ؟

بیان " مورد تهدید واقع بودن ژنویلیتیک منطقه توسط مجاهدین " در بازجویی ها ، واقعا چه معنایی می تواند داشته باشد ؟

مضمون تنظیم رابطه آمریکا با مجاهدین

واقعیت این است که مجاهدین در شرایط کنونی آلترناتیو هیچ کس نیستند! اتحادیه اروپا (به رهبری فرانسه و آلمان)، علی رغم اعلام ورشکستگی جبهه موسوم به دو خرداد توسط خودشان، هنوز تمامی تخم مرغ های خود را یکجا در سبد تحول از درون گذاشته است. این تنها راهی است که در صورت تحقق فرضی آن، هم خواست آمریکایی ها مبنی بر تغییر رژیم عملی می شود و هم حضور فعال اروپا در ایران و ماندن در صحنه معادلات خاورمیانه تضمین می گردد.

این راه حل با دو مانع اساسی روبرو است. اول آنکه تحول از درون در ایران اساسا امکان پذیر نیست! به یک دلیل ساده که هرگونه تغییر بنیادی در رژیم های ایدئولوژیک تنها از طریق تعویض آن رژیم امکان پذیر است و لاغیر! اضافه بر این به دلیل وجود شرایط انقلابی در جامعه هرگونه تغییر واقعی (به مفهوم برجیده شدن بساط شکنجه و اعدام و به رسمیت شناخته شدن آزادی بیان و تظاهرات) به سرعت به سرنگونی رژیم می انجامد. به همین دلیل هم هست که بدرستی:

هرگونه رفرم در ایران از کانال سرنگونی رژیم می گذرد.

دلیل خودداری و وحشت جناح دو خرداد از به صحنه آوردن و استفاده بهینه! از "عناصر اجتماعی"، در راستای پیشبرد سیاست شناخته شده فشار از پایین، چانه زدن از بالا! نیز، هیچ چیز جز این نیست.

مانع دوم برمی گردد به سیاست آمریکا در منطقه که از سویی نه بدنبال تحول در رژیم "جمهوری اسلامی" که خواهان تعویض آن بوده و از سوی دیگر در چارچوب استراتژی کلان خود، اساسا با هدف مهار اروپا در کنار چین و ژاپن، به خاورمیانه آمده و به هیچ وجه هم حاضر به تحمل مناطق نفوذ اروپا در آنجا نیست. این را بیش از همه خود کشورهای ذینفع در این منطقه می فهمند! به روی صحنه آمدن تضاد منافع همیشگی فرانسه و آمریکا در جریان جنگ علیه عراق، علی رغم تمامی ضرر و زیانهای آن برای دو طرف، واقعی بودن این تضاد منافع را نشان می دهد.

در رابطه با ایران، تفاوت آمریکا با اروپا در این است که اولی برخلاف دومی، تخم مرغ های خود را در سبدهای گوناگون گذاشته است. مجاهدین و ارتش آزادیبخششان بدون شک یکی از این سبدهاست.

این موضوع بیش از آنکه به نزدیکی اهداف مجاهدین با آماج های استراتژیک "عقابهای" حاکم در هیئت حاکمه ایالات متحده برگردد (که از قضا به دلایل متعدد در تضاد با آن نیز می باشد) به این واقعیت عنایت دارد که در چارچوب برنامه آمریکا برای تعویض رژیم در ایران، ارتش آزادیبخش مجاهدین، یگانه فاکتور واقعی قدرت در مقابل "سپاه پاسداران" رژیم "جمهوری اسلامی" می باشد. به همین دلیل هم قابل چشم پوشی نیست. بدون این پارامتر، تعویض برنامه ریزی شده رژیم در ایران از بیرون، بدون دخالت نظامی آمریکا امکان پذیر نیست. چیزی که همانطور که بارها در یکی دو سال اخیر گفته و نوشته ام در رابطه با ایران هنوز در دستور کار "عقابهای پنتاگون" نیست.

در مورد عراق، تعویض رژیم فقط از خارج و با اشغال نظامی آن کشور امکان پذیر بود و لاغیر! چرا که نه مقاومت سازمانیافته ای بر علیه "صدام حسین" در داخل عراق وجود داشت و نه آلترناتیوی برای رژیم بعثی متصور بود و نه مردم عراق علی رغم سببیت رژیم بعث، بر خلاف تبلیغات امپریالیستی لاینقطع در غرب، تشنه به خون صدام حسین بوده اند. جالب این است که یکی از کارهای رژیم عراق پیش از شروع جنگ، پخش سلاح میان مردم بویژه در بغداد بود. با این حساب، شاید که این اولین باری باشد که یک رژیم مستبد و قاعدتا منفور در میان مردم خود، اقدام به تسلیح آنها می کند! یک لحظه تصور کنید که این کار توسط رژیم "جمهوری اسلامی" عملی گردد! تا حالا هم که همان دیکتاتور وحشی در میان همان مردم مخفی و بدور از دسترس آمریکایی هاست!

این روند در رابطه با ایران هیچ موضوعیتی ندارد. برای همه طرفهای درگیر در مسائل ایران واضح و مبرهن است که هرگونه تهاجم نظامی به رژیم و نه اشغال ایران، بسرعت به فروپاشی رژیم "جمهوری اسلامی" و هرج و مرج داخلی راه می برد. چیزی که با توجه به بافت ملوک الطوائفی رژیم و تعدد کانون های مسلح قدرت در ایران، احتمال یک جنگ داخلی در ایران را مطرح می سازد.

این همان کابوسی است که دقیقا بر خلاف طرح آمریکایی ها در خاورمیانه یعنی استقرار رژیم های با ثبات خودی در منطقه در جهت "ایجاد امنیت برای سرمایه" و "کنترل و تصاحب منابع انرژی" می باشد. در این راستا ایده آل آمریکا برای کنترل استراتژیک ایران، جانشین کردن یک آلترناتیو خودی به جای رژیم "جمهوری اسلامی" است. آلترناتیوی که باید حتما زیر هژمونی بورژوازی ضد انقلابی وابسته شکل گیرد و ضمنا دارای ابزار سرنگونی باشد. این همان مضمون اساسی تنظیم رابطه آمریکا با مجاهدین است.

مذاکرات عراق نیز دارای هر شکلی که باشد جز این محتوایی نمی تواند داشته باشد. بنابراین اگر مسئله فرانسه را نه در کادر میکرو، که در قالب یک طرح کلی تر بررسی نماییم، لاجرم به نتیجه ای مشابه تحلیل عزیز (که البته تنها تحلیل شخص او نیست) نخواهیم رسید.

با این تفصیل برمی گردم به جریان بازداشت مجاهدین در فرانسه. گفتم که مذاکرات عراق به بن بست رسیده بود. این موضوع برای تمامی آنان که مجاهدین را از نزدیک می شناسند، اصلا چیز عجیبی نیست.

برای مجاهدین هرچه که قابل مذاکره باشد مسئله هژمونی قابل مذاکره نیست! به جز این اصلا نیازی به "انقلاب ایدئولوژیک" نبود.

ایده آل مجاهدین به رسمیت شناخته شدن اقتدار نظامیشان در قالب " ارتش آزادیبخش ملی ایران" و آلترناتیو یکدست سیاسیشان تحت عنوان " شورای ملی مقاومت ایران" توسط آمریکایی هاست! این ایده آل همانقدر واقعی است که ایده آل طرف مقابل مبنی بر ایفای نقش یک "اتحاد شمال" دیگر، اینبار برای ایران و آنهم توسط مجاهدین. به همان اندازه که ضرورت هژمونی " عنصر دمکراتیک - انقلابی" برای مجاهدین، حیاتی است، به همان اندازه نیز تحمیل جبری هژمونی "بورژوازی ضد انقلابی وابسته" برای آمریکایی ها معیار واقعی اعتماد به مجاهدین است و لاغیر!

در این راستا تمامی اهرم های فشار را بکار برده و خواهد برد. بیانیه چهل و یک صفحه ای چند سال پیش وزارت خارجه آمریکا مبنی بر تروریست نامیدن مجاهدین (درعین قراردادستن دفتر مطبوعاتیشان در جوار کاخ سفید!) یکی از این اهرم ها بود، تحمیل نامگذاری تروریستی مجاهدین به " اتحادیه اروپا" توسط ایالات متحده، اهرمی دیگر بود، بازداشت مسنولین تحت حفاظت! رسمی دولت فرانسه مجاهدین توسط خود آن دولت نیز تنها در همین کادر قابل فهم است. با این تفاوت که اینبار خواست آمریکا از دولت پاریس، در اعمال فشار بر مجاهدین در فرانسه، نه تنها هیچ تناقضی با موضع آنان در مورد مجاهدین (در راستای سرمایه گذاری آن کشور بر روی جریان اصلاح طلبی در ایران) نداشته که از قضا فرصتی طلایی برای فرانسه بود که آش ریخته ای را نذر معاملات اقتصادی خود با رژیم "جمهوری اسلامی" نماید! با این حساب آیا دلیل نمایشی بودن این حرکت که مورد توافق من و عزیز است، روشن است؟ امضای سه قرارداد منعقد شده میان دولت فرانسه با رژیم "جمهوری اسلامی" در فاصله میان بازداشت "مریم رجوی" و آزادی غیر منتظره او چگونه؟

در اینجا یک پرسش محتمل این است: اصولا آمریکا چه نیازی به فرانسه برای اعمال فشار بر روی مجاهدین دارد؟ مگر در عراق امکان اعمال فشار مستقیم بر آنان را ندارد؟ چرا دارد! اعمال فشار هم کرده است و می کند و خواهد کرد! برای به راه آوردن مجاهدین هم مصمم است! ولی تحمیل راه حل مطلوب خود به مجاهدین اساسا امکان پذیر نیست! البته می تواند که از بالا تا پایین ارتش آزادیبخش را قتل عام کند! در جریان بمباران ها مشخص شد که مجاهدین نه از درون فرو می پاشند و نه سلاح بر زمین می گذارند هر چند که از آتش بیهوده نیز، در اوج انضباط خودداری می کنند! آمادگی مجاهدین برای پذیرش یک شهادت دسته جمعی اگر که به طرفهای مربوطه هم ابلاغ نگردیده باشد، حداقل در آخرین شماره نشریه ارگاتشان رسما منتشر گردیده است! بنابراین اگر آمریکا راه حل قتل عام مجاهدین را در دستور کار خود نداشته باشد، پس راه حل دیگری جز مذاکره - اعمال فشار - مذاکره برای آمریکا بجا نمی ماند.

تضاد فرانسه با آمریکا

تضاد منافع میان فرانسه و آمریکا چیز تازه ای نیست. در دوران جنگ سرد نیز، فرانسه تنها کشوری بود که در کادر " ناتو" نیروهای نظامی خود را تحت فرماندهی آمریکا قرار نداده بود و از موقعیت ویژه ای برخوردار بود. پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد شوروی به این تضاد خصلت استراتژیک می دهد. به این معنا که در حالیکه حاکمیت " محافظه کاران نوین" در ایالات متحده بدنبال استراتژی کلان " جهان تک قطبی" می باشد، فرانسه تر " جهان چند قطبی" را مطرح می کند.

در این راستا موفق می شود که با جلب آلمان، که همراه با فرانسه نقش " موتور محرکه" اتحادیه اروپا را بازی می کند تضاد خود با ایالات متحده را به تضاد میان اروپا و آمریکا مبدل نماید. نقطه اوج این تضاد منافع استراتژیک برای اولین بار در جریان جنگ عراق بارز می شود. در این ماجرا اروپا و به تبع آن فرانسه تا ته خط زورآزمایی با ایالات متحده نیز پیش رفتند. تفاوت این تضاد با تضاد میان بلوک شرق و غرب در دوران " جنگ سرد"، در ماهوی نبودن آن می باشد. به همین دلیل نیز اگر چه در کادر مناسبات بین المللی بایستی بر روی آن حساب کرد، اما هرگونه سرمایه گذاری بر این تضاد، بدور از هرگونه پیچیدگی سیاسی و استراتژیکی و نشاندنده نهایت ناپختگی سیاسی است.

پیروزی نظامی آمریکا در عراق یک موضوع را در کشاکشهای بین المللی میان اروپا و ایالات متحده روشن ساخت و آن این بود که در تحولات آتی منطقه خاورمیانه (حداقل برای یک دوران) حرف آخر را آمریکایی ها می زنند. بنابراین سیاست فرانسه و آلمان پس از سقوط عراق، بر مبنای تنش زدایی با آمریکا بنا گردیده است. به همین جهت اگر ضرورت تعویض رژیم در ایران روی میز سیاست خارجی ایالات متحده قرار داشته باشد (که به باور من دارد) مقوله عدم هماهنگی میان فرانسه و آمریکا در جریان بازداشتهای پاریس و اور، که عزیز برآن تاکید دارد، پایه تنوریک چندانی ندارد. در همین راستا در صورتی که برای فرانسه مسجل شود که آمریکا در پروسه تحول در ایران بر روی مجاهدین حساب باز کرده است، در گذاشتن بخشی از تخم مرغ های خود در سبد مجاهدین تردیدی به خود راه نخواهد داد. از اینجاست که کنجکاوی قابل درک بازجویان فرانسوی مورد اشاره عزیز، در مورد سر درآوردن از کیفیت رابطه مجاهدین با آمریکایی ها و سرنوشت تسلیحات سنگین آنها معنی می یابد.

عملیات انتحاری

بدون بررسی تراژدی "خودسوزی های" روزهای نخست ، نمی خواهم بحث را به پایان برم . پس از اطلاع رژیم " جمهوری اسلامی" از جریان دستگیریها و پس از یک سکوت معنی دار اولیه ! به ناگهان مسئله استرداد به روی میز رژیم آمد . در این رابطه جدای از تقاضای رسمی استرداد مریم ، که تسلیم دولت فرانسه گردید ، یونسی ، وزیر اطلاعات رژیم ، با مطرح کردن اینکه " آنها منافقین را دستگیر کردند ، ما هم القاعده را ! " در لفافه پیشنهاد مبادله سران القاعده با مجاهدین دستگیر شده در فرانسه را مطرح کرد. کمی بعد در مقابل سوالات خبرنگاران ، مقامات فرانسوی ضمن رد احتمال استرداد ، موضوع اخراج را امکان پذیر اعلام کردند . در این رابطه نام سه کشور مطرح گردید که یکی از آنها کشور مصر بود.

همزمان برای اولین بار رژیم " جمهوری اسلامی " اعلام می کند که افراد دستگیر شده القاعده ، شناسایی شده اند ! وزیر اطلاعات رژیم ضمن اعلام اینکه پسر بن لادن و نفر دوم القاعده یعنی " الظواهری" را در اختیار دارند ، در مقابل پرسش خبرنگاران مبنی بر احتمال تحویل آنان به کشورهای دیگر ، پاسخ می دهد که اگر در ایران مرتکب جرمی شده باشند ، بایستی در محاکم قضایی ایران محاکمه شوند . در غیر این صورت تنها به کشورهای دوست تحویل داده می شوند ! سوال می شود که آیا مصر جزو کشورهای دوست به حساب می آید ؟ پاسخ مثبت است . لازم به یادآوری شاید نباشد که " الضواهری" اهل مصر بوده و دارای تابعیت آن کشور بوده است . (این تابعیت در حال حاضر برای ایجاد تسهیلات برای آمریکا ، از نامبرده سلب گردیده است !)

به هر حال مسئله جدی بود . اگر که صورت نگرفت ، جدای از دلایل جانبی ، در اساس به این دلیل بود که از قبل معامله ای با رژیم مفلوک " جمهوری اسلامی" صورت نگرفته و قراردادی بسته نشده بود . در این میان رژیم از حول حلیم استرداد ، با سر بدرون دیگ اعلام رسمی اسامی سران القاعده مستقر در ایران شیرجه رفت ! چیزی که هزینه آن را در آینده نزدیک بایستی به تنهایی تقبل نماید ! پیچیدگی امپریالیستی را می بینید ؟

و اما خودسوزیها ! شمع هایی که سوختند ، با خود یک پیام نهفته داشتند . آن کسی که بی مهابا جان شیرین خود را (برغم تمامی ترهات کاسبان عقل مدار دنیای سیاست) این چنین به آتش می سپارد ، بی تردید پتانسیل به آتش کشیدن آنانی را نیز که مرز سرخشان را در نور دیده اند ، خواهد داشت ! این همان تفاوت کیفی میان " تروریسم" و " رزم آزادی" است . راستی اگر اتهام " تروریسم" بر مجاهدین ذره ای صحت می داشت ، به آتش کشیدن دیگران ، بسا ساده تر از سوزاندن شمع وجود خود نبود ؟ آری آنان اگر هم که معادله را تغییر نداده باشند ، بلا شک تعادل موجود را برهم زده اند ! یادشان گرامی باد .

بیژن نیابتی ، نهم مردادماه ۱۳۸۲